

روش و نظریه فمینیستی در علم سیاست

علیرضا سمیعی اصفهانی*

چکیده

پژوهش فمینیستی، پژوهشی است که زنان را به مثابه نقطه عزیمت بحث در نظر گرفته و باورهای فمینیستی را در فرایند پژوهش به کار می‌گیرد. این رویکرد، به دنبال کشف و پرده‌برداری از پویایی‌ها و روابط پدرسالارانه اجتماعی از منظر زنان و همچنین در پی گنجاندن فمینیسم در درون فرایندها و تمرکز بر معنایی است که زنان به جهان خود می‌دهند. این رویکرد، به عدم تعادل قدرت بین مرد و زن و میان زنان به‌عنوان کارگزاران فعال جهان می‌پردازد. پژوهش فمینیستی، پژوهشی است که اصول و مبانی نظریه

* عضو هیئت علمی دانشگاه یاسوج (asamiei@mail.yu.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۰/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۱۰

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۲۱۰-۱۸۳

فمینیستی را در سراسر مراحل پژوهش، از انتخاب موضوع تا ارائه داده‌ها به کار می‌گیرد. این اصول فمینیستی همچنین به تصمیمات پژوهشگر شکل می‌دهد و به مثابه چارچوبی برای فعالیت پژوهشی محقق عمل می‌کند. فمینیسم از منظر فلسفه علم، با اتخاذ رویکردی انتقادی، و با وارد کردن «جنسیت» به مثابه موضوع و همچنین ابزار تحلیل، شکل‌گیری «امپریالیسم» معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علمی رایج را متأثر از ویژگی‌های معرفتی «مردانه» می‌داند و از جنبه ایجابی و پیشنهادی، با اعتقاد به نوعی «پلورالیسم» روش‌شناختی بر آن است که ضمن بهره‌گیری از تمامی رهیافت‌ها و روش‌های موجود باید ویژگی‌های «زنانه» در معرفت را وارد علم و روش‌شناسی علمی کرد و بدین ترتیب بنیان هژمونی مردسالارانه این رویکردها را واسازی و اصلاح نمود. حال این پرسش پیش می‌آید که آیا روش و نظریه فمینیستی توانسته است به هدف فوق دست یابد؟ و از جنبه عینی به بازتعریف رابطه (جایگاه و نقش) زنان در مناسبات قدرت به‌ویژه در رابطه با دولت توفیق یابد؟ برای پاسخ این پرسش، پژوهش حاضر می‌کوشد ضمن بررسی بنیان‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی فمینیستی به ارزیابی نتایج و پیامدهای این رویکرد نظری برای فلسفه علم و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی‌های رایج، به‌ویژه در حوزه علم سیاست بپردازد. روش پژوهش این نوشتار توصیفی - تبیینی با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای است. واژگان کلیدی: فمینیسم، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، علم سیاست

مقدمه

روش و نظریه فمینیستی، پژوهش خود را با نقد روش‌های علمی پذیرفته‌شده آغاز می‌کند. تمام معرفت‌شناسی‌های فمینیستی، معرفت‌شناسی‌های سنتی غربی که ملهم از معرفت‌شناسی‌های دکارتی، عصر روشنگری یا مدرنیستی است را مورد نقد قرار می‌دهد. به اعتقاد فمینیست‌ها شیوه شناخت افراد متأثر از پس‌زمینه طبقاتی، جنسیتی، نژادی و... آنهاست. برای نمونه هویت جنسی شناسنده جنبه اجتماعی مهمی از شناخت است که پژوهش فمینیستی باید آن را مورد بررسی قرار دهد. هواداران جنبش‌های زنان در غرب به‌ویژه در دو دهه اخیر به این باور رسیده‌اند که مسئله شناخت، مسئله‌ای سیاسی است، زیرا با قدرت در ارتباط است و فمینیسم درحقیقت عملی است سیاسی. به‌عبارت دیگر فمینیست‌ها معتقدند مطالعات در حوزه‌های مختلف علمی از پزشکی تا روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علم سیاست و... به‌گونه‌ای هدایت شده که یا زنان در آنها نادیده گرفته شده‌اند و می‌شوند و به مشکلات و مسائل خاص آنها مثل بیماری‌های خاص زنان، فقر، بیکاری، بزهکاری و... توجهی نمی‌شود و آنها در حاشیه قرار می‌گیرند یا تصویری از زن ارائه می‌شود که گویی شکل تحریف‌شده‌ای از مرد به‌عنوان نمونه آرمانی انسان است. در همین زمینه شاید یکی از مبسوط‌ترین نقدهای وارده بر علوم اجتماعی رایج دیدگاه‌های اوکلی باشد که معتقد است: جامعه‌شناسی دانشی «جنسیت‌گراست»^۱ زیرا صرفاً به فعالیت‌ها و علایق مردانه می‌پردازد. به بیان اوکلی ساده‌ترین و نیرومندترین نقد وارده به علم اجتماعی این است که این علوم تجارب زنان را نادیده می‌انگارند یا

تحریف می‌کنند. «حضور اجتماعی»^۱ آنها در قلمروهای زندگی پررنگ اما «رؤیت جامعه‌شناختی»^۲ آنها ضعیف و در حد پایینی بوده است (Oakley, 1974: 19)؛ از این رو پژوهش فمینیستی بر شناسایی جهت‌گیری‌های مردانه و جنسیت‌گرا در رویه‌های علمی متمرکز می‌شود و با ارائه تصویری پلورالیستی از روش‌های دستیابی به شناخت معتقد است تمامی علوم و روش‌شناسی‌های موجود به پیشرفت دانش ما کمک می‌کنند. به اعتقاد آنها علم، عرصه یکپارچه‌ای نیست، زیرا جهان آکنده از ساختارهای متنوع و همپوشی است که هیچ واژه‌نامه نظری مستقلی به‌تنهایی نمی‌تواند به فهم کامل و درست آن نائل آید. درنهایت چنان‌که کاپریولی اشاره می‌کند هدف پژوهش‌های علمی، ساختن یک پل علمی است نه احداث دیوارهای موازی که مانع فهم یکدیگر باشند (2004: 265). با این توضیح هدف ما در نوشتار حاضر معرفی فمینیسم به‌عنوان یکی از رویکردهای نظری است که هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی ویژه خود در فرایند دستیابی به شناخت را دارد. بر این اساس در ادامه ابتدا به چیستی فمینیسم پرداخته، سپس هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی فمینیستی را مورد بررسی قرار خواهیم داد و در پایان نیز به نتایج و پیامدهای این رویکرد نظری برای فلسفه علم و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی‌های رایج اشاراتی خواهیم کرد.

۱. چیستی فمینیسم

فمینیسم واژه‌ای است فرانسوی از ریشه "femme" زن "feminine" زنانه، مادینه، زن‌آسا، زن، جنس مؤنث که از ریشه لاتین "femina" گرفته شده است (زیبایی‌نژاد و سبحانی، ۱۳۷۹: ۹۵). این واژه با اندک تغییری در لفظ، در زبان انگلیسی، آلمانی و فرانسوی به یک معنا به‌کار می‌رود. در انگلیسی دو معنا برای آن آمده است: اول، وجود صفات زنانه در مردان؛ دوم، نظریه‌ای که معتقد به برابری زن و مرد از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است (فریدمن، ۱۳۸۱: ۵). در زبان فارسی معادل‌هایی چون «زن‌گرایی»، «زن‌وری»، «زنانه‌نگری» و «آزادی‌خواهی زنان» برای

1. Social Present

2. Sociological Visibility

این واژه پیشنهاد شده است. در زبان عربی از نهضت زنان به «تحریر المرأة» و از فمینیسم ایدئولوژیک به «نسویه» تعبیر می‌شود (شورایعالی حوزه علمیه و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۵). فمینیسم گاه به جنبش‌های سازمان‌یافته برای احقاق حقوق زنان و گاه به نظریه‌ای که به برابری زن و مرد از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی معتقد است، اطلاق می‌شود. جنبش زنان مجموعه تحولاتی است که از نیمه دوم قرن نوزدهم در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در بستر مدرنیته روی داده است. این جریان از جنبشی اجتماعی - سیاسی آغاز و به مرحله نظریه‌پردازی اجتماعی و از آن به طرح فلسفه و دانش‌های فمینیستی و در نهایت به معرفت‌شناسی و روش‌شناسی فمینیستی منتهی شده است. آبوت و والاس آن را جنبشی می‌دانند که با رویکردی زنانه و با هدف رفع انواع تبعیض و ستم نژادی، طبقاتی و جنسیتی علیه زنان به‌وجود آمده است (آبوت و والاس، ۱۳۸۰: ۳۲۲).

پاتریشیا ماگور در یک جمع‌بندی، فمینیسم را این‌گونه معرفی می‌کند: (۱) فمینیسم اعتقادی است به این مسئله که زنان از نظر جهانی با اشکال گوناگون سرکوب و استثمار روبه‌رو هستند (۲) تعهدی است به برده‌برداری از سرکوب، فهم دلایل آن و همچنین پی بردن به دلایل تداوم سرکوب و ستم‌دگی زنان در تمامی اشکال آن و (۳) تعهدی است به فعالیت فردی و جمعی در زندگی روزمره برای پایان بخشیدن به تمامی اشکال سرکوب و استثمار زنان (Maguire, 1986: 79). فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که پژوهش‌های کمی و کیفی سوگیری شده است، زیرا دانش تحریف‌شده‌ای در مورد جهان ارائه می‌دهند؛ این دانش دارای سوگیری مردانه است یا به‌عبارت دقیق‌تر مبتنی بر علایق و منافع مرد سفیدپوست طبقه متوسط و ناهمجنس‌خواه است. نهادها، پارادایم‌ها و سایر مؤلفه‌های دانش توسط مردان سفیدپوست نخبه که بنیانگذار فرایندهای اعتباربخش مردانه و اروپامحور هستند، کنترل می‌شود. هدف این فرایند نشان دادن دیدگاه مرد سفیدپوست است (Hill.Collins, 1990: 203). آنچه به‌عنوان دانش انسانی تعریف شده است در واقع همان دانش مردانه است و تمرکز بر معرفت‌شناسی فمینیستی از جایگاه و موقعیت مردان به‌عنوان «منبع دانش» بوده است (Hawkesworth, 1989: 539). دوروتی /سمیت نیز استدلال کرده که جامعه‌شناسی مبتنی بر جهان اجتماعی مردان بوده است (Smith,

7) 1974. وی در اثر تأثیرگذار خود «جهان روزمره به مثابه پروبلماتیک» (۱۹۸۷) با تأسف بیان می‌دارد که زندگی زنان تا حدود زیادی در دست رمان‌نویسان و شاعران بوده است. زندگی زنان عمدتاً از نگاه مسلط مردان مطالعه و تئوری‌پردازی شده است. روزالین ادوارد نیز اشاره می‌کند که تلاش‌ها در حوزه پژوهش‌های علمی در راستای سازگار کردن زندگی زنان با نظریات مردانه همانند «وصله زدن یک میخ گرد به سوراخ چهارگوش» بوده است (Edwards, 1990: 479). در مجموع، از منظر فمینیست‌ها این سوگیری هرگز به‌عنوان یک موضوع یا مشکل در پژوهش‌های علوم اجتماعی سنتی مطرح نشده است؛ ازاین‌رو وظیفه آنهاست که با کوشش‌های نظری خود به این وضعیت پایان بخشند.

۲. روش و نظریه فمینیستی

۲-۱. هستی‌شناسی فمینیسم^۱

هر شیوه فهمی از جهان یا بخشی از آن نیازمند پیش‌فرض‌هایی درباره انواع چیزهایی است که در آن حوزه وجود دارد. این چیزها یا سوژه‌ها و روابط آنها را هستی‌شناسی می‌نامند. وجود یا هستی‌شناسی، پایه تجربه و ازاین‌رو اساس نظریه و دانش است. فمینیست‌ها در بعد هستی‌شناسی شرایط موجود و روابط میان پدیده‌ها را به شکل بنیادین به چالش می‌کشند و در مقابل مردم‌محوری دانش بشری، قرار می‌گیرند و حمله‌ای بنیادین به دانش جریان اصلی دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۱۴). یکی از اساسی‌ترین هستی‌های فمینیست‌ها مفهوم زن یا زنان است که غالباً نقطه شروع کار آنها برای بحث در مورد سایر هستی‌هاست. جمله سیمون دوبووار در حکم بیانیه‌ای است که موضع کلی هستی‌شناسی فمینیسم را درباره زنان معرفی می‌کند. او این‌گونه بیان می‌کند که «زنان ساخته می‌شوند». این بیانیه که اغلب فمینیست‌ها در مورد آن اتفاق نظر دارند، نزدیکی آنها را به دیدگاه فلسفی وجودگرا^۲ نشان می‌دهد و باعث دوری هرچه بیشتر آنان از جوهرگرایان^۳ می‌شود.

1. Feminism Ontology
2. Existentialism
3. Essentialism

رهایی‌طلبی،^۱ یکی دیگر از آرمان‌های فمینیست‌هاست که در عمل پژوهش نیز دنبال می‌شود. روش فمینیسم بر همین اساس، عمدتاً تحت عنوان رهایی‌بخشی مطرح می‌شود. پس از مطرح کردن مسئله عینیت اثبات‌گرایانه، مسئله دیگر معرفت‌شناسی فمینیسم است. تعریف عینیت به جواب ارزش‌ها^۲ و ایدئولوژی^۳ از علم اشاره دارد، یعنی مشاهده کل جهان بدون گرفتار شدن در دام باورهای سیاسی. فمینیست‌ها بر این باورند که شناختن و کار کردن روی مرزهای متمایز ابژه و سوژه و ایدئولوژی علم، رهیافت آنها را عینی‌تر می‌کند که به آن عینیت قدرتمند می‌گویند. بعد دیگر هستی‌شناسی فمینیستی، تحلیل آنها از تجربه و مفهوم خود است. خود، یک ابزار معرفتی تحقیق برای تولید دانش است. پژوهشگران فمینیسم خود را درون اشخاص و عقاید یا چیزهایی تصور می‌کنند که می‌خواهند بفهمند. آنان معتقدند از طریق توجه عمیق به دیگران و آگاهی از خودمان است که دانشی خلق می‌کنیم که به واقعیت اجتماعی مطلوبمان نزدیک‌تر است (Thompson, 1992: 31).

برای روشن‌تر شدن بحث، مفهوم «بدن» را از منظر هستی‌شناسی فمینیستی مورد بررسی قرار می‌دهیم. نظریه دانش روشنفکرانه فمینیستی و یک نظریه مبتنی بر هستی‌شناسی فمینیستی در مورد هیجان/عاطفه، اساساً با تحول معرفت‌شناسی متمایز فمینیستی درهم آمیخته است. بدن و فیزیک آن و تجربیات روشنفکری مربوط به آن یک متن فرهنگی است. معنا و تجربه آن در یک چارچوب فرهنگی و همچنین سیاسی ثبت و حک می‌شود؛ هرچند مادیت آن در رابطه پیچیده با ذات آن است. در چارچوب معرفت‌شناسی‌های سنتی، هیجانات به‌مثابه عامل آشوب‌گر و ویرانگر دانش و ناحیه‌ای وحشی که نسبت به عقل و منطق و دستگاه علمی بازجویی و کنترل آن سرکش و گریزان است، تلقی می‌شود (Bordo, 1986: 24). در مقابل، معرفت‌شناسی فمینیستی این شیوه دوگانه دکارتی در مورد دوگانگی عقل و هیجان/احساس را رد می‌کند (Jaggar, 1989: 78). دیدگاه هستی‌شناسانه هیجان‌گرایی

1. Liberation
2. Value
3. Ideology

را به همان اندازه سایر اشکال رفتاری که از نظر فرهنگی شکل گرفته‌اند، ثمره فرهنگ و بر این اساس تابع تحلیل «عقلانی» تلقی می‌کند. علاوه بر این دیدگاه فمینیستی از تحقیر هیجان/احساس به عنوان منبع دست دوم دانش و تلقی آن به مثابه لایه مغشوش بین واقعیت اجتماعی و فهم خردمندانه، خودداری می‌کند. به عبارت دیگر این دیدگاه تأکید می‌کند که هیجان برای دانش سیستماتیک در مورد جهان اجتماعی حیاتی است و هرگونه معرفت‌شناسی که توانایی شناخت آن را نداشته عمیقاً ناقص و دچار ضعف است. هستی‌شناسی فمینیستی مفاهیم دوگانه و رقیب «خود» و رابطه آن با «بدن» و «ذهن» و «هیجان» را مطرح می‌شمارد. همچنین مفهوم «خود» و «دیگری» که خود در مقابل غیر تعریف می‌شود را رد می‌کند. در اینجا «دیگری» به مثابه تهدیدی علیه تمامیت و یکپارچگی خود تلقی می‌شود، زیرا در این هستی‌شناسی «خود» بدون «غیر» وجود ندارد و یا نمی‌تواند وجود داشته باشد. در عوض رویکرد هستی‌شناسانه فمینیستی بر «ساخته شدن» خود تأکید می‌ورزد. «خود» را به مثابه امری تلقی می‌کند که از نظر تاریخی - فرهنگی به طور خاصی ساخته می‌شود و در شرایط کنش متقابل، تغییر می‌کند. بنابراین نگاه آلترناتیو فمینیستی در شناخت دوگانگی هستی‌شناسی مردانه - خود/دیگری و فردی / جمعی - نه تنها تهدیدی بر این هستی‌شناسی است، بلکه تلاش همکاری جویانه‌ای برای ساختن خودها از طریق نظام رابطه‌ای کنش و واکنش متقابل است. در این زمینه آثار جرج هربرت مید و *الفرد شوتمس ابزارهای مفهومی منسجمی برای این رویکرد پدیدارشناسانه و کنکاش در موضوعات اجتماعی فراهم می‌آورد.*

بدن در واژگان انتزاعی و جهان‌شمول و جوهرگرا، به مثابه ارگانیسم زیست‌شناختی به وجود آمده که تفاوت‌های واقعی دارد و برحسب جنس مفهوم‌پردازی شده است - موضع هستی‌شناسانه دکارتی کلاسیک - درحالی‌که در هستی‌شناسی فمینیستی «بدن» بیشتر به مثابه نوعی «نشانه» یا یک فرایند فرهنگی که از طریق آن بدن فیزیکی جایگاهی برای معانی، تجربیات، احساسات فرهنگی و مناقشه‌انگیز تبدیل می‌شود. بدن عملاً بدن‌های متفاوت است که پیرامون آن خوانش‌ها، معانی و داوری‌های متفاوتی ممکن است صورت گیرد. محصول چنین فرایندی بدن‌ها و ذهن‌های سرکش است؛ کسانی که به واسطه مقاومتشان نسبت به

فرایندهای کنترل و بهنجارسازی به مثابه نمونه‌های بیمار، منحرف یا آشوبگر و شورشی دسته‌بندی می‌شوند.

در سطحی بالاتر، ادعای هستی‌شناختی فمینیسم این است که هر دو جهان اجتماعی و طبیعی برساخت‌های اجتماعی هستند و این جهان اجتماعی به صورتی متفاوت توسط مردان و زنانی ساخته می‌شوند که در موقعیت‌های اجتماعی متفاوت، تجربه‌هایی متفاوتی دارند. بر این اساس واقعیت‌های چندگانه‌ای پذیرفته می‌شود که اشکال مسلط علم این دو جهان را از دیدگاه مردان خلق کرده است، لذا برساخت‌های زنان از جهان، متفاوت از برساخت‌های مردانه است. از دیدگاه هستی‌شناختی، زنان در تلاشند تا طبیعت را فعال ببینند نه منفعل. آنها در مورد روابط اجتماعی دیدگاه‌هایی متفاوت دارند، بیشتر با احساساتشان در ارتباط هستند و دیدگاه‌هایی متفاوت در مورد مسئولیت اخلاقی دارند. فمینیست‌ها، مبانی هستی‌شناختی، اثبات‌گرایی و دیدگاه مردانه آن در مورد جهان اجتماعی را نقد می‌کنند. آنها معتقدند این دیدگاه بر رقابت شخصی کنترل محیط، واقعیت‌ها و نیروهای خشکی تأکید دارد که بر جهان حاکم است و برعکس زنان بر هم‌سازی و شکل‌گیری تدریجی گروه‌های انسانی تأکید دارند. آنها جهان اجتماعی را شبکه‌ای از روابط انسانی می‌دانند که مبتنی بر اعتماد و تعهد متقابل است (Blaiki, 2007: 1-8). فمینیست‌ها در راستای نگرش هستی‌شناسانه خود، به نقد موقعیت و نقش اجتماعی خود پرداخته‌اند. آنها برخلاف افرادی چون هگل و داروین، معتقدند موقعیت اجتماعی زنان یک پدیده طبیعی نیست، بلکه محصولی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که با خطای علم تداوم می‌یابد و خواهد یافت. اصولاً جوهر فلسفه فمینیسم یگانه‌گرا است و اصالت را به وحدت می‌دهد و خواستار آن است که تفکیک‌های دوگانه (که تفکیک مرد و زن) فقط بخشی از آن است را از میان بردارد. برخلاف فلسفه علم رایج، که جوهره آن ثنویت‌گرا است و براساس دوگانگی‌ها و تفکیک‌ها ارزش‌گذاری شده است (کائدی، ۱۳۸۲: ۴۱).

۲-۲. معرفت‌شناسی فمینیسم^۱

معرفت‌شناسی فمینیستی، یعنی نظریه فمینیستی دانش که تلاش نسبتاً جدیدی برای توسعه فلسفه فمینیستی است. نظریه فمینیستی دانش به شیوه‌هایی اطلاق می‌شود که براساس آن جنسیت بر آنچه کارگزاران معرفت، دانش تلقی می‌کنند تأثیر می‌گذارد. معرفت‌شناسی فمینیستی تا حدود زیادی متأثر از موقعیت و جایگاهی است که هر کارگزار معرفتی در یک یا چند گروه اجتماعی اشغال می‌کند (webb, 1995: 84). به عبارت دیگر، نقطه عزیمت معرفت‌شناسی فمینیستی این فرض است که تمامی انواع باورهای فرهنگی برساخته اجتماعی هستند. هر فردی متعلق به نژاد، جنسیت^۲، و دسته طبقاتی ویژه‌ای است و همه این ویژگی‌ها، بر سبک دانش و معرفت او تأثیرگذار است. همین‌گونه است نقشی که یک فرد در اجتماع بازی می‌کند و شغل، گرایش سیاسی، وضعیت اقتصادی و... بر معرفت افراد اثرگذار است. معرفت‌شناسی فمینیسم در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های عمده‌ای است مانند آن چه می‌دانیم، چگونه می‌دانیم؟ (Marshall, 1998: 197) چه کسی دانش را تولید می‌کند؟ دانش از آن چه کسی است؟ چه کسی برای چه کسی سخن می‌گوید؟ (Harding, 1991, 1987, 1986).

معرفت‌شناسی و فلسفه علم فمینیستی شیوه‌هایی را مطالعه می‌کند که در آن جنسیت بر فهم زنان از دانش، موضوع شناسا و رویه‌های پژوهش و استدلال تأثیر می‌گذارد و همچنین باید تأثیر بگذارد. فلسفه علم فمینیستی استدلال می‌کند که رویه‌های دانش مسلط، زنان را به شیوه‌های زیر از زندگی اجتماعی محروم می‌کند:

۱. طرد آنها از فرایند پژوهش؛
۲. انکار کردن آنها از اقتدار معرفت‌شناسانه؛
۳. کوچک شمردن سبک‌ها و شیوه‌های شناخت فمینیستی دانش؛
۴. تولید نظریاتی در مورد زنان که آنها را به مثابه موجودات پست، غیرطبیعی، و نابهنجار نشان می‌دهند؛
۵. تولید نظریاتی در مورد پدیده‌های اجتماعی که فعالیت و منافع زنان را

1. Epistemology of Feminism

2. Gender

کم‌رنگ جلوه می‌دهد؛

۶. تولید دانشی (علم و تکنولوژی) که برای اقشار ضعیف سودمند نیست و یا صرفاً جنسیت و سایر سلسله‌مراتب اجتماعی را تقویت می‌کند.

موضوع معرفت‌شناسی برای فمینیسم حیاتی و دقیقاً بنیادی است، زیرا غایت آن ساختن یک معرفت‌شناسی فمینیستی است که به واسطه آن فمینیسم می‌تواند مستقیماً چارچوب‌ها و شیوه‌های غیرفمینیستی متعارف را به چالش بکشد. یک ربع قرن پیش لورن کد، فیلسوف فمینیست کانادایی به تعبیر خودش سؤال تکان‌دهنده‌ای را مطرح ساخت؛ آیا جنسیت عالم یا سوژه از نظر معرفت‌شناسی مهم است؟ (Code, 1981: 267-276) سپس تلاش کرد مؤلفه‌های یک رویکرد معرفت‌شناسانه فمینیستی به مثابه رویکردی متمایز از معرفت‌شناسی غالب انگلیسی - امریکایی را تدوین کند. کد، تنها یکی از فمینیست‌های بی‌شماری بود که در دهه ۷۰ موضوعات مردانگی، قدرت، و اقتدار در تولید دانش را مورد بررسی قرار داد (Code, 1991). در آغاز، این چالش‌ها بسیاری از شاخه‌های دانش را فرا گرفت. در علوم طبیعی، فیزیکی و رفتاری تأکید دانشمندان بر آشکارسازی جهت‌گیری مردانه در علوم بود. فلاسفه فمینیستی بسیاری از مشکلات مربوط به معرفت‌شناسی سنتی مانند ماهیت خود دانش، کارگزار معرفت، تصدیق، عینیت و اینکه چرا و چگونه معرفت‌شناسی باید طبیعی شود را به چالش کشیدند. برای نمونه لنون و ویتفورد استدلال می‌کنند که معرفت‌شناسی فمینیستی توجه به علایق معرفت‌شناسی ناشی شده از پروژه‌های فمینیستی که موجب تأمل بر ماهیت دانش و روش‌های ما برای دستیابی به آن می‌شود را شامل می‌شود (lennon and whitford, 1994: 1-14).

آنچه معرفت‌شناسی‌های فمینیستی را دست‌کم برای یک دهه منحصر به فرد نشان می‌داد، دسته‌بندی‌های سه‌گانه‌ای بود که اساساً توسط سندرا هاردینگ مطرح شد. این دسته‌بندی عبارت بود از: تجربه‌گرایی فمینیستی، معرفت‌شناسی‌های دیدگاه فمینیستی و معرفت‌شناسی‌های در حال‌گذار^(۱) (پست‌مدرن) (Harding, 1987: 181-190). «تجربه‌گرایی فمینیستی» واکنشی بود که عمدتاً از سوی دانشمندان فمینیستی و نقدهای فمینیستی از علم پدیدار شد. این نقدها ریشه در سنت‌های فلسفی متفاوتی داشت. فمینیست‌های تجربه‌گرا به این مسئله پرداختند که چگونه ارزش‌های

فمینیستی می‌تواند پژوهش‌های تجربی را تحت تأثیر قرار دهد و چگونه روش‌های علمی را می‌توان از منظر استدلال‌ات فمینیستی، از چنبرهٔ جانبداری جنسی رویه‌های پوزیتیویستی سنتی علم رهایی بخشید. معرفت‌شناسی فمینیسم تجربه‌گرا^۱ عنوان می‌کند نقص‌های موجود در شکل مسلط علم سوگیری‌شده مردانه^۲ در مراحل طرح مسئله، مفاهیم، نظریه‌ها، روش مطالعه و تفسیر نتایج ناشی از ناکامی در به‌کارگیری این نوع از روش علمی است. تجربه‌گرایان رویکردهای سنتی علم را می‌پذیرند و در پی حذف نقایص موجود در روش‌های آن هستند. آنها نسبت‌گرایی را با توسل به قواعد و استانداردهای برساخته اجتماعی رد کردند. تجربه‌گرایی فمینیستی سه مؤلفه کلیدی دارد: نخست این تصور که تمامی مشاهدات «فکت‌ها» و «یافته‌ها» رنگ‌وبوی ارزشی دارد و اینکه داورهای ارزشی نقش تعیین‌کننده‌ای در پژوهش‌های تجربی دارند. دومین مؤلفه تصور تجربه‌گرایی به‌مثابه «نظریه مستند» و مهم‌تر اینکه تمامی شواهد برای علم درنهایت، شواهد حسی است (longino, 1990: 21) و سوم اینکه اندیشمندان و پژوهشگران «افراد» نیستند بلکه بیشتر «اجتماعات» و به‌طور مشخص‌تر اجتماعات علمی و اجتماعات معرفت‌شناسانه هستند. اجتماعات و نه افراد دانش کسب می‌کنند و آن را در اختیار دارند (longino, 1990: 14).

معرفت‌شناسی «دیدگاه فمینیستی»، علم فمینیستی متمایزی را بر پایهٔ نظریه فعالیت جنسی شده و تجربه اجتماعی قرار می‌دهد. خاستگاه دیدگاه معرفت‌شناسی فمینیسم، به دهه ۱۹۷۰ و کارهای دوروتی/سمیت^۳ در نقد از وفاق سنتی ارتدوکس مردمحور/ مردسلطه در جامعه‌شناسی برمی‌گردد. این رهیافت، قدرت گروه‌هایی که مجبورند دانش را تعریف کنند را به چالش می‌کشند و استدلال می‌کنند که گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده ادعای خاصی در زمینه شناخت دارند. در مرکز معرفت‌شناسی دیدگاه فمینیستی این ادعا قرار دارد که آنها جهان را «موقعیت‌مند» یا از «چشم‌انداز واقع‌شده در موقعیت اجتماعی خاص» خود معرفی می‌کنند که نشان‌دهندهٔ مزیت یا اقتدار معرفت‌شناسانه است. این امتیاز معرفت‌شناسانه در

1. Experimentalist Feminism
2. Masculine Science
3. Smith Dorothy

دیدگاه افراد حاشیه‌ای و محروم جامعه قرار دارد و تمامی زنان صرفنظر از موقعیت اجتماعیشان این جایگاه را اشغال می‌کنند. تجربیات زنان نشئت گرفته از نظریه فمینیستی، بستر بالقوه‌ای برای مطالبات علمی کامل‌تر و کمتر تحریف شده نسبت به ادعای علمی و دانش مردان فراهم می‌آورد (Harding, 1987b: 184). معرفت‌شناسی دیدگاه، پیوسته تأکید کرده است که چگونه دانش باید از جهان «هر روز/هر شب»^۱ زنان آغاز شود (Smith, 1999: 5 & also Smith, 1987)، زیرا زندگی زنان جایگاهی است که بر مبنای آن پژوهش‌های فمینیستی باید کلید بخورد.

سومین دسته‌بندی، «معرفت‌شناسی فمینیستی پست‌مدرن» است. این معرفت‌شناسی در انتقاد از معرفت‌شناسی مدرنیته هرگونه تعهد به مفروضات روشنگری و همچنین تمامی روایت‌های کلان^۲ شامل تبیین‌های نظریه کلان فمینیستی در مورد شرایط سرکوب زنان را رد می‌کند (Weedon, 1987 & Iather, 1991). این معرفت‌شناسی علاوه بر این هرگونه تفسیر ذات‌گرایانه از علم را نیز مردود می‌شمارد و هرگونه مفهومی از روابط بازنمایی یک‌به‌یک میان واقعیت و تبیین‌های متن‌محور (مکتوب، شفاهی و بصری) از آن را طرد می‌نماید. با این وجود، این انتقادات منحصر به فمینیسم نیست و ریشه‌های آن را می‌توان در نقدهای دهه ۱۹۶۰ به پوزیتیویسم علوم اجتماعی، در آثار ویتگنشتاین و کالینگ‌وود در دهه ۱۹۳۰ و حتی پیش از آن در جامعه‌شناسی سده ۱۹ متأثر از فلسفه آلمان ردیابی کرد. انتقاد سیاسی فمینیست‌های پست‌مدرن از علم، نوعی انتقاد از «علم‌گرایی»^۳ است که خود را به‌عنوان هویت فلسفی خودخواسته علم طبیعی قلمداد می‌کند. چشم‌انداز جهانی در مورد علم باید کنار گذاشته شود، زیرا الزاماً فرض می‌کند که دانش علمی یک منطق تاریخی حقیقی دارد (Rouse, 1996: 89).

فمینیست‌های پست‌مدرن مشتاق پرداختن به موضوعات قدرت و جنبه سیاسی پژوهش هستند که مورد غفلت مکاتب دیگر است. از نظر آنها پژوهش فرایند قدرتمندی است که می‌تواند دیدگاه‌های رقیبی تولید و از آنها حمایت و به شکل

1. Everyday/Everynight World
2. Grand Narratives
3. Scientism

سرکوبگرانه‌ای دیگر عقاید را خاموش و سرکوب کند. از نگاه فمینیست‌های پست‌مدرن جوامع دموکراتیک «همواره در حال ساخته شدن» به تنوع شیوه‌های مورد استفاده فیلسوفان تأکید دارند که به واسطه آن ترس و نگرانی از نسبی‌گرایی کاهش می‌یابد. فمینیست‌ها تنوعی از گفتمان‌های فراگیر را پیشنهاد می‌کنند که برخی از آنها بر معیارهای فلسفی و علمی سر می‌سپارند و برخی دیگر آنها را به چالش می‌کشند (Thayer- bacon, 2003: 429-430). برای نمونه می‌توان به «اجتماعات معرفت‌شناسانه» *لین هانکینسون نلسون* و «هایپاتیا: نسبی‌گرایی و فمینیسم» اثر *هادوک زیگفرید* اشاره کرد (Thayer- bacon, 2003: 429-430). معرفت‌شناسی فمینیستی همچنین با بهره‌گیری از اندیشه فوکو و نظریه گفتمانی بر این اعتقاد است که ایده‌ها در نظام‌های قدرت اهمیت دارند و این مسئله به پیوند میان دانش و قدرت مربوط می‌شود نه حقیقت و واقعیت. فمینیسم پست‌مدرن همچنین از موضع معرفت‌شناسانه پساتجربه‌گرایی رادیکال کسانی چون *فایراند* که می‌تواند به توسعه علم چندجنسیتی کمک کند، استقبال می‌کنند. فرایند پژوهش‌های چندجنسیتی، واقعیتی شناختی است که در مفروضات ضداستقرایی و تکثیر علم مورد نظر فایراند مورد تأکید قرار گرفته است.

فمینیسم پست‌مدرن اگرچه به لحاظ نظری بسیار متنوع است، بر معرفت‌شناسی‌های فمینیستی به دلایلی تأثیرات شگرفی گذاشته است. نخست مفهوم «زن» به مثابه یک ابژه واحد در نظریه‌پردازی و سؤال یک سوژه یکپارچه از شناخت را به نقد می‌کشد (lugones, 1987: 3-19 & splman, 1983: 133-159)، دوم ادعای متقن دانش‌های مبتنی بر موقعیت‌های اجتماعی به توجه بیشتر به مفهوم انعطاف‌پذیری و نقش پژوهشگر در ساختن دانش، منجر می‌شود، و سوم اینکه از *جین فلکس* در شخصیت‌پردازی پست‌مدرنیسم به مثابه «مرگ تاریخ»^۱ و «مرگ فراروایت‌ها»^۲ و «مرگ مرد»^۳ کمک می‌گیرد. نقطه تلاقی بین فمینیسم و پست‌مدرنیسم منجر به تولید چشم‌اندازهای فراوانی شده است که هیچ‌کدام از آنها

1. Death of History
2. Death of Meta- Narratives
3. Death of Man

نمی‌توانند ادعای عینیت یا دیدگاهی استعلایی داشته باشند (204: 1990). از جنبه سلبی، پست‌مدرنیسم همچنین با عدم تحلیل، داوری، سیاست یا نظریه‌پردازی فمینیستی در پیوند است. چنان‌که سیلان‌بن‌حبیب اشاره می‌کند یک روایت خاص پست‌مدرنیسم نه تنها با فمینیسم سازگار نیست، بلکه احتمال واقعی فمینیسم به‌مثابه مفصل‌بندی نظری ارگان‌های رهایی‌بخش زنان را تضعیف می‌کند (Benhabib, 1995: 17-34). فمینیست‌هایی که طرفدار «کثرت‌گرایی جنسیتی»¹ در پژوهش‌ها هستند، استدلال می‌کنند که دانشمندان زن تمایل به طرح پرسش‌های متفاوت و تغییر تمرکز بر قلمروهای جدید و همچنین قلمروهای پژوهش‌هایی که به‌لحاظ نظری و تجربی خوب مفصل‌بندی شده‌اند، دارند. در واقع معرفت‌شناسی فمینیستی به مطالعه و بررسی این مطلب می‌پردازد که چگونه موقعیت اجتماعی متفاوت افراد بر اینکه چه چیزی را بدانند و چگونه بدانند تأثیر می‌گذارد.

با این حال، این دسته‌بندی سه‌گانه معرفت‌شناسانه در پایان سده بیستم کم‌رنگ شد. مباحث تازه‌تر معرفت‌شناسی فمینیستی به چگونگی توصیف در هر کدام از این معرفت‌شناسی‌ها تمرکز کرده است. به عبارت دیگر بر مسائلی مانند اینکه آیا این نحله‌ها به‌خوبی به‌مثابه نظریات روش‌شناسی و معرفت‌شناسی‌ها نام‌گذاری شده‌اند یا نه. طی دهه ۱۹۹۰ تفکر در فرایندهای «شناخت، شناسنده و شناخته‌شده» تا حدودی جایگزین تأکید بر این معرفت‌شناسی‌های سه‌گانه شده است (Harwkesworth, 1989: 533-547). سؤالات خاص مربوط به ذهنیت و موضوعات بازنمایی و مشروعیت در مرکز مباحث معرفت‌شناسانه فمینیستی قرار گرفته‌اند. این سؤالات عبارتند از: چه کسی می‌تواند شناخت حاصل کند؟ (Code, 1991: 202) چه چیزی را می‌توان شناخت؟ و چگونه چیزی را که می‌دانیم، می‌شناسیم؟ (Alcoff, 1998: 153). علاوه بر این هرگونه ارجاع به معرفت‌شناسی فمینیستی به‌دلیل تأثیر روبه‌رشد تفکر پست‌مدرن، پسا‌ساختارگرا و پسااستعماری که این ایده که یک شیوه یا چندین شیوه شناخت فمینیستی می‌تواند وجود داشته باشد را رد می‌کند، تضعیف شده است.

در مجموع، این مسئله که آیا فمینیست‌ها به معرفت‌شناسی‌های خاص خود نیاز دارند، به شکلی انتقادی مورد بررسی قرار گرفته است. متغیرهای زیادی در مورد این پرسش وجود دارد؛ آیا یک معرفت‌شناسی فمینیستی به‌سادگی می‌تواند معرفت‌شناسی مذکر محور^۱ را به معرفت‌شناسی مؤنث محور^۲ تبدیل کند؟ (Duran, 1991: 14-15) آیا دانش فمینیستی یا علم فمینیستی یک تناقض در واژه‌ها است؟ (Harding, 1987: 182) فمینیسم چه نیازی به یک معرفت‌شناسی دارد؟ (Fricker, 1994: 95) لوئیس آنتونی هنگامی که می‌پرسد آیا ما به‌منظور سازواری و انطباق این سؤالات، بیش‌ها و پروژه‌ها، به‌جای چارچوب‌های معرفت‌شناسی موجود به یک آلترناتیو فمینیستی نیازمندیم؟ به سؤالات بالا پاسخ می‌دهد. (Antony, 1993: 187) و پاسخ وی آشکارا یک «نه» خیره‌کننده است.

۳-۲. روش‌شناسی فمینیسم^۳

چنان‌که سندرا هاردینگ در مقدمه اثر خود تحت عنوان «فمینیسم و روش‌شناسی» بیان می‌کند: روش‌شناسی عبارت است از نظریه و تحلیلی در مورد چگونگی انجام پژوهش و فرایند پیشبرد آن (Harding, 1987: 3). روش‌شناسی فمینیستی بر مبنای فرضیه‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی آن استوار است. بر این اساس روش شناخت برای طیف‌های مختلف فمینیست‌ها، روشی است که مسائل خاص زنان را در نظر گرفته و از تعمیم شناخت و برداشت مردانه به حوزه زنان اجتناب کند و تقدم نظریه بر مشاهده را بپذیرد و همواره به این نکته توجه داشته باشد که در بسیاری از مواقع، داده‌ها به تولید نظریه منتهی نمی‌شوند، بلکه این ذهنیت است که داده‌های مطلوب و موافق خود را گزینش و داده‌های مخالف را به دور می‌افکند.

درست چند سال پس از مطرح شدن «سؤال تأمل‌برانگیز» کُد، سندرا هاردینگ سؤالی مشابه مطرح کرد که آیا یک روش ویژه فمینیستی وجود دارد؟ و به‌عبارت دقیق‌تر اینکه چه چیزی رویکردهای فمینیستی به روش‌شناسی را منحصر به فرد

1. Androcentric
2. Gynocentric
3. Feminism Methodology

می‌سازد؟ (Harding, 1987a: 2-3). اکثر پژوهشگران فمینیست تلاش کردند روشی ویژه برای مطالعات خود تدوین کنند. برای نمونه جودیت کوک و ماری مارگارت به پنج اصل معرفت‌شناسانه در روش‌شناسی فمینیستی اشاره می‌کنند که عبارتند از:

۱. در نظر گرفتن زنان و جنسیت به مثابه تمرکز تحلیل؛
۲. اهمیت افزایش خودآگاهی زنان، پژوهشگر فمینیست در جهان دوگانه زن/پژوهشگر به سر می‌برد و دانش فمینیستی را در این فرایند وارد می‌کند؛
۳. طرد سوژه/ابژه بین پژوهشگر و موضوع پژوهش؛
۴. علاقه و نگرانی برای اخلاقیات، کاربرد زبان و نتایج پژوهش‌ها در زندگی اجتماعی؛

۵. علاقه‌مندی به توانمند ساختن زنان و تغییر روابط قدرت و بی‌عدالتی سیاسی - اجتماعی (به تعبیر آنها دانش جدید هنگامی تولید می‌شود که زنان بی‌عدالتی‌های موجود در جامعه را به چالش بکشند). (Cook & Fonow, 1986: 21).
 نقدهای جامعه‌شناسان فمینیست از روش‌شناسی‌های مرسوم پوزیتیویستی بستری برای اندیشمندان فمینیستی جهت ارائه روش‌های جایگزین مطالعه در علوم اجتماعی و سیاسی فراهم آورد. پژوهشگران فمینیست در مقابل روش‌شناسی‌های سنتی، روش‌شناسی‌های شش‌گانه متمایزی را پدید آوردند. این روش‌ها را از آن جهت که کوشیده‌اند پاسخی به این سؤال بدهند که «آیا واقعیت مستقیماً از طریق روش علمی قابل فهم و دریافت است؟»، می‌توان در زمره روش‌های «پست‌پوزیتیویستی» قرار داد. باین حال این روش‌ها را به سادگی نمی‌توان در مقوله پست‌مدرنیسم جای داد، زیرا به‌رغم مواضع مشترکشان در مورد قدرت سیاسی ادعاهای دانش، رویکردهای فمینیستی به مقوله زنان اعتقاد دارند و بر این باورند که دانش فمینیستی امکان‌پذیر است؛ ایده‌هایی که اساساً از سوی اکثر روایت‌های تفکر پست‌مدرنیستی زیر سؤال رفته است. در مجموع این روش‌ها عبارتند از:

۱. واژگون کردن دوالیسم ذهن/بدن و تلقی بدن به مثابه منبع دانش: پژوهشگران فمینیست معتقدند بدن نه تنها ارتباط تنگاتنگی با زنان دارد، بلکه همچنین فمینیست‌ها می‌توانند با رجوع به بدن فمینیستی و تأکید بر جایگاه آن در تجارب زنان سخن بگویند.

۲. جایگزین کردن شناسنده رها از متن و معرفی تجارب زنان به عنوان جایگزین دانش مرسوم؛

۳. تمرکز بر احساسات و عواطف به عنوان منبع دانش و رد عقل به مثابه تنها روش معتبر مطالعه زندگی اجتماعی است؛

۴. جایگزینی شناسنده فردی و مستقل با تولید دانش جمعی و برهم کنشی (Krook, 2007: 10-14).

۵. تمرکز بر پژوهش فعالانه مشارکتی است که خواهان مشارکت موضوعات پژوهش در فرایند پژوهش و پیوند دادن ارزش یافته‌های پژوهش با اهداف سیاسی است.

۶. ششمین روش رویکرد تلفیقی دانش به منزله نظریه دیدگاه فمینیستی است که مبتنی بر تجارب زنان بوده اما برای اهداف سیاسی به دانش بدن و احساسات زن کشیده می‌شود. در اینجا با تمرکز بر زندگی مردم به حاشیه رانده شده به مثابه نقطه عزیمت توسعه «دانش کلی»، سلسله مراتب چشم اندازهای معرفت‌شناسی را واژگون می‌کند. به عبارت دیگر دیدگاه‌هایی که معتقدند زنان قادر به شناخت نیستند را با مشروعیت بخشی به شیوه‌های فهم زنان از جهان سست می‌کند (Harding, 2004: 87).

اوکلی جامعه‌شناس بریتانیایی و یکی از برجسته‌ترین منتقدان روش‌های پوزیتیویستی در علوم اجتماعی تبیین‌های اجتماعی معطوف به «تبعیض جنسی» در جامعه‌شناسی را مورد نقد قرار می‌دهد و اشاره می‌کند که سه دلیل عمده برای این جنسیت‌گرایی وجود داشته است: نخستین آنها به خاستگاه‌های جامعه‌شناسی و به طور آشکار به منافع و شخصیت‌های «بنیان‌گذاران»^۱ آن برمی‌گردد که رویکردهای تبعیض جنسی داشتند. دوم اینکه جامعه‌شناسی «حرفه‌ای مردانه» است، چراکه مردان در این رشته علمی بر زنان برتری دارند، بنابراین این علم بازتاب‌دهنده منافع آنها و دیدگاه‌های واقعی آنهاست. اوکلی بر این باور است که دلیل سوم و مهم‌تر در مورد تبعیض جنسی در جامعه‌شناسی به «ایدئولوژی جنسیت»^۲ که افراد را از نظر جنسی به ساختن جهان به شیوه‌های قالبی هدایت می‌کند، مربوط می‌شود. این دیدگاه

1. Founding Fathers
2. Ideology of Gender

جهانی نه تنها توجه خود را بر برخی قلمروهای واقعیت اجتماعی متمرکز می‌کند (حوزه‌های مربوط به مردان) بلکه همچنین به رویگردانی از دیگران (قلمروهای مربوط به زنان) معطوف می‌باشد (Oakley, 1974: 27). اوکلی مفروضات مردسالارانه روش «مصاحبه‌های مناسب»^۱ که بر کتاب‌های درسی رشته جامعه‌شناسی سایه افکنده است را به چالش می‌کشد. وی بر این باور است که روش‌های مناسب دیگری برای اهداف فمینیستی وجود دارد و می‌توان آنها را «روش‌های فمینیستی» خواند. به نظر اوکلی برخلاف رویکرد عینیت‌گرا، متعارف و بی‌طرفانه در فرایند مصاحبه، یافته‌ها در مورد مردم از طریق مصاحبه هنگامی به درستی حاصل می‌شود که رابطه مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده غیرسلسله‌مراتبی باشد و مصاحبه‌گر آماده باشد تا هویت شخصی خود را در این رابطه وارد نماید (Oakley, 1981: 41). بتی فرایدن نیز «فونکسیونالیسم» یکی از مهم‌ترین و مشهورترین الگوهای نظری در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی را به نقد می‌کشد و تصریح می‌کند: این مکتب فکری عمیقاً به باورها و مفروضات جنسیت‌گرا و توصیف جهان به مثابه آنچه باید باشد و نه آن گونه که بوده و هست، تمایل دارد. وانگهی فونکسیونالیست‌ها همچنان از تقسیم نقش‌ها بین مردان و زنان و محدود شدن زنان به حوزه داخلی به مثابه یک ضرورت مطلقاً اجتماعی حمایت می‌کنند (Friedan, 1963: 145). بورلی اسکگر نیز معتقد است پژوهش فمینیستی از پژوهش‌های غیرفمینیستی متمایز است، زیرا با این فرض شروع می‌شود که سرشت واقعیت در جامعه غربی نابرابر و سلسله‌مراتبی است (77: 1994). به همین نحو رمضان اوغلو و هولند تصریح می‌کنند که پژوهش فمینیستی ملهم از علایق نظری، سیاسی و اخلاقی خاص است که رویکردهای آن را از پژوهش‌های اجتماعی متمایز می‌سازد (Ramazanoglu, 2002: 427-442).

راینهارتز^۲ چند ویژگی روش‌شناختی فمینیستی را برمی‌شمارد که مواضع مشترک فمینیست‌ها را مشخص می‌کند. از نظر او فمینیسم یک دیدگاه است نه یک روش تحقیق و فمینیست‌ها ترکیبی از انواع روش‌های تحقیق آزمایشگاهی و به‌ویژه کیفی را به کار می‌برند (محمدپور و دیگران، ۱۳۸۸). معمولاً تحقیق فمینیستی و

1. Proper Interviews

2. Reinhartz

پژوهش کیفی به واسطه اینکه روش‌هایشان، نیازها و نظرات زنان را بیشتر انعکاس می‌دهد، هم‌سنگ یکدیگر به‌شمار می‌آیندند. از نظر ریس تحقیق کمی، غالباً نظرات زنان را نشنیده می‌گذارد و آنها را به ابژه^۱ مبدل می‌کند و به‌جای اینکه آنها را مشخصاً به چشم زن بنگرد، نگاهی فارغ از ارزش‌ها در مطالعات خود دارد. اما تحقیق کیفی امکان شنیده شدن صدای زنان و تحقق اهداف آنان را فراهم می‌کند (فلیک، ۱۳۸۷: ۸۵). بنابراین، فمینیست‌ها همه مفروضات پوزیتیویسم را مخدوش خوانده و از رهیافت «پست‌پوزیتیویستی» در شناخت پدیده‌ها دفاع کرده‌اند. آنها معتقدند، عامل اصلی غفلت از نقش زنان، روش شناخت است که به عقیده پوزیتیویست‌ها، تنها راه رسیدن به حقیقت تلقی می‌شود. فمینیست‌ها با این ایده روش‌شناختی پوزیتیویست‌ها که مطالعات زنان می‌تواند رها از ارزش‌دواری و یا بی‌طرفی محض باشد، مخالفند. آنها یک‌دستی علوم و مشاهده‌پذیر بودن تمامی رفتارها و باورها را نقد می‌کنند. پوزیتیویست‌ها معتقدند علم، فرمول دارد و همه چیز علمی است. فمینیست‌ها با صراحت این ایده را نفی و آن را امری غیرقابل‌اثبات می‌شمارند و معتقدند اولاً مردان با گرایش به پژوهش‌های کمی و بی‌توجهی به کیفیت حیات و مطالبات زنان، سهم آنها را به خود تخصیص می‌دهند. ثانیاً مردان اطلاعات را براساس علایق جنسیتی تفسیر و تحلیل می‌کنند و سلطه خود را در تفسیر هم اعمال می‌نمایند. ثالثاً ارزش‌گذاری و اولویت‌بندی داده‌ها و تفاسیر نیز نشان‌دهنده سیاست جنسیتی مردان است. پس مردان در جمع‌آوری، تحلیل و ارزیابی اطلاعات، جنسیتی عمل کرده و می‌کنند. تحقیق فمینیستی به نقد مداوم اندیشمندی غیرفمینیستی می‌پردازد و با تئوری فمینیسم هدایت می‌شود. تحقیق فمینیستی فرارشته‌ای است که ایجاد تغییر اجتماعی را در نظر دارد و در تلاش است تا ناهمگونی بشر را نشان دهد.

با این حال، تا اواخر دهه ۱۹۸۰ بسیاری از فمینیست‌ها مخالف این عقیده شدند که روش‌ها و روش‌شناسی‌های فمینیستی متمایزی وجود دارد. در عوض آنها پیشنهاد کردند که بسیاری از فمینیست‌ها صرفاً «پژوهش‌های خوبی» انجام می‌دهند.

1. Object

برای نمونه لورین گلثورپ به دشواری تشخیص میان پژوهش فمینیستی و پژوهش خوب اذعان می‌کند و می‌پرسد آیا پژوهش فمینیستی صرفاً «شراب کهنه در بطری‌های جدید نیست»؟^۱ (Gelsthorpe, 1990: 105).

فمینیسم و تجویزهای مفهومی و روش‌شناختی

«به حاشیه رانده شدن زنان در جامعه مردانه» بدین معنا است که زنان دو جهان متفاوت را درک می‌کنند و مردان صرفاً یک جهان را می‌فهمند. به زعم فمینیست‌ها جهان زنان از طریق پژوهش بر روی موضوعاتی که علایق زنان را در نظر می‌گیرند، باید وارد تحقیقات آکادمیک شود. این پژوهش‌ها باید به «پر کردن شکاف» میان تجارب و علایق زنان و مردان تمرکز کنند (Tobia, 1978: 85-97). با این حال اتخاذ این رویکرد (مطالعه زنان به صورت جداگانه) خطر تأثیر انزوا^۲ را در پی دارد؛ چراکه پابندی زنان به این رویکرد ممکن است این‌گونه تلقی شود که فعالیت‌های پژوهشی آنها هیچ دستاورد و ضرورتی برای علوم اجتماعی به دنبال ندارد؛ از این رو فمینیسم باید از هر ایده سودمندی استقبال کند.

فمینیست‌ها معتقدند مطالعات در حوزه‌های مختلف علمی از پزشکی^۳ تا روان‌شناسی^۴، جامعه‌شناسی^۵، علم سیاست^۶ و... به گونه‌ای هدایت شده که یا زنان در آنها نادیده گرفته شده‌اند و به مشکلات و مسائل خاص آنها توجه نمی‌شود و در حاشیه قرار می‌گیرند یا تصویری از زن ارائه می‌شود که گویی شکل تحریف‌شده‌ای^۷ از انسان است و مرد به عنوان نمونه آرمانی انسان است. برای نمونه در مطالعات سیاسی، کوشش‌های نظری فمینیسم وسیله‌ای برای گسترش دامنه (و فهم ماهیت) علم سیاست شده است. به اعتقاد آکیر، به‌رغم وجود رهیافت‌ها و

1. Old Wine in New Bottles
2. Ghetto Effect
3. Medicine
4. Psychology
5. Sociology
6. Political Science
7. Distortion

رویکردهای مختلف و گاه متعارض، کمک عمده فمینیسم به نظریه دولت، برملا کردن ویژگی جنسیتی و مردسالار نهادها، رویه‌ها و سیاست‌های دولت بوده است. فمینیست‌ها معتقدند، در فرایندهای جنسیتی، مزایا و معایب، بهره‌کشی و کنترل، معنا و هویت از طریق تمایز بین مرد و زن (مردانگی و زنانگی) طراحی و تدوین شده‌اند (Aker, 1992: 251-255)؛ از این رو به اعتقاد برخی از فیلسوفان فمینیست، یافته‌های پژوهش‌های فمینیستی به‌منظور تدوین و تنظیم سیاست‌گذاری‌ها و اقدامات لازم برای فعالیت‌های فمینیستی به‌طور مستقیم باید مورد استفاده زنان قرار گیرد. مسئله‌ای که ارتباط تنگاتنگی با تفسیر پژوهش‌های زنان به‌مثابه پژوهش در مورد زنان و توسط زنان دارد عبارتست از این عقیده که این پژوهش‌ها همچنین باید برای زنان باشد. هریک از این سه مؤلفه «در مورد»^۱، «توسط»^۲ و «برای»^۳ زنان - در ایده‌های نانسی کلیبر و لیندا لایت در مورد (روش‌شناسی برهم‌کنشی)^۴ به‌چشم می‌خورد (Keleiber & light, 1978: 104). آثار آنها عمدتاً به تدوین یک رویکرد جدید در رویه پژوهش برگرفته از اصول و شناخت فمینیستی مربوط می‌شود. آنها در پی این هستند که از تکنیک‌ها و روش‌ها به شیوه‌ای جدید بهره‌گیرند؛ به‌طوری‌که «موضوع مورد پژوهش» هرچه بیشتر به بخشی از فرایند پژوهش تبدیل شود. در این فرایند ابژه‌های پژوهشی خود در گزینش روش‌ها و فرایند پژوهش و تفسیر نتایج مشارکت می‌کنند. نتیجه این نقش جدید موضوع پژوهشی این است که نتایج پژوهش برای آنها تعبیر و تفسیر می‌شود. اگرچه «پژوهش کنشی» فی‌نفسه پدیده‌ای جدید نیست، با وجود این یکی از نخستین تجلیات اندیشه فمینیستی است (Klein, 1980 & Mies, 1978).

روی هم‌رفته فمینیست‌ها برای پایان بخشیدن به سلطه روش‌های پوزیتیویستی مردانه در دانش و مناسبات اجتماعی، بر نکات زیر تأکید می‌کنند:

- اجتناب از ستم جنسیتی در جمع‌آوری، تحلیل و طراحی داده‌های علمی؛

1. On
2. By
3. For
4. Interactive Methodology

- تأکید بر ساخت اجتماعی واقعیت و متغیر تاریخی بودن حقیقت و باورهای فعلی؛

- توجه به اشکال پیچیده اعمال قدرت و سلطه مردان بر زنان که به صورت رسمی - غیررسمی و آشکار و پنهان جریان دارد؛

- توجه ویژه به میان‌رشته‌ای بودن، چندوجهی بودن، چندخاستگاهی بودن، چندروشی بودن و درنهایت مرکب بودن مسئله پژوهش زنان.

نتیجه‌گیری

طی سه دهه گذشته فصل مشترک چندگانه‌ای بین فمینیسم و حوزه‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پدید آمده است. فمینیست‌ها تلاش کرده‌اند خود را به مثابه کارگزاران عمده در محافل آکادمیک معرفی کنند؛ به طوری که پژوهش فمینیستی در تحقیقات کمی و کیفی به واژه متداولی تبدیل شده است. پژوهشگران فمینیستی در مورد موضوعات قدرت، شناخت، بازنمایی و مشروعیت و دولت کمک‌های چشمگیری به بحث‌های روش‌شناسی و معرفت‌شناسی تفکر غالب کرده‌اند. برای نمونه در حوزه مطالعات سیاسی، فمینیست‌ها کمک عمده‌ای به آشکار کردن خصیصه جنسیتی و مردسالار نهادها، رویه‌ها و سیاست‌های دولت کرده‌اند. آنها در حال ابداع روش‌هایی برای تحلیل شناخت هستند که هم به نحو اجتماعی ساخته شده‌اند و علامت سازندگانشان را بر خود دارند و هم ملتزم به واقعیتی مستقل از سازندگان هستند. آنها تحلیل‌هایی معرفت‌شناختی را بسط می‌دهند که نسبت به خاص بودن موضوعات خودآگاهی دارد و باین حال، بحث نقادانه در موقعیت‌ها و با روش‌های مختلف را می‌پذیرد. در حوزه روش‌شناسی، همان‌گونه که از انتقادات فمینیسم بر مفروضات و انگاره‌های علوم اجتماعی برمی‌آید، آنان ضمن رد و تقبیح روش‌هایی که پدیده‌ها را به عنوان یک شیء «بی‌جان» و «بی‌احساس» می‌نگرند، خواهان تحول اساسی در نگرش و مطالعه موضوع مورد بررسی هستند. وارد شدن افکار، احساسات و نیت در فرایند تحقیق و عدم نگاه انفصالی و غیرشخصی از مهم‌ترین مطالبات رویکرد فمینیستی از علوم اجتماعی جدید است. در نظریه و روش فمینیستی، پژوهش سیاسی - اجتماعی باید

واسطه طرح تجربیات پژوهشگر و موضوع مورد پژوهش باشد و بتواند ایجاد تغییر در زندگی و موقعیت‌های آن را آسان کند. تأکید فمینیست‌ها بر کنش‌های مشارکتی و روش‌های مشارکت‌آمیز (مشاهده مشارکتی و...) در این راستا صورت می‌پذیرد و منطق پژوهش علمی را بر مبنای زندگی روزمره و فهم عامیانه قابل بازنگری می‌نماید؛ باین حال این کوشش‌ها یکسره نمی‌تواند خلأ عمیق موجود بر سر مطالعه و پژوهش مسائل اجتماعی و سیاسی، از جمله مسائل زنان را به شیوه منطقی پر کند. پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی و فردی و نیز تکثر قطعیت‌های مؤثر در زندگی انسان، تصویری کلی و همه‌جانبه نسبت به انسان، زن، مرد و جامعه را اقتضا می‌کند و نباید بدون توجه به مطالبات آنها، نظریه فمینیستی را بر واقعیت تحمیل کرد. در مجموع، نظریه و رویکرد فمینیستی با چالش‌هایی مانند: مفهوم تجربیات مردان و نظریه‌پردازی در مورد آن، پرداختن به قدرت در آثار داخلی فرایندهای پژوهشی به‌ویژه سلسله‌مراتب نابرابری‌ها در درون گروه‌ها و همکاری‌های پژوهشی فمینیستی، توجه بیشتر به پیوند میان دانش و عمل معرفت‌شناسی‌ها و روش‌شناسی‌ها و واقعیت بخشیدن به مفهوم بازاندیشی، روبه‌رو بوده است. در نهایت اینکه، به زبان لورن کُد پژوهشگران فمینیست باید به تلاش‌های خود برای تمرکز و تأمل بر نوشتن در مورد آنچه به معنای «دانستن مسئولانه» و «شناخت خوب» است، ادامه دهند و به خلق انواع «جایگزین»^۱ شناخت همت گمارند.*

پی‌نوشت‌ها

۱. هاردینگ در آثار اولیه خود از این جریان تحت عنوان Transitional Epistemology (معرفت‌شناسی‌های در حال گذار) یاد می‌کند (ن.ک: هاردینگ، ۱۹۸۷ ب) اما بعدها آنها را در زمره معرفت‌شناسی‌های پست‌مدرن قرار می‌دهد (هاردینگ، ۱۹۹۱).

منابع

- آبوت، پاملا و کلر والاس (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- آلن آر، کلاین (۱۳۸۷)، *فمینیسم در ترازوی نقد*، ترجمه طاهره توکلی، تهران: معاونت پژوهشی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.
- زیبایی‌نژاد، محمدرضا و محمدتقی سبحانی (۱۳۷۹)، *درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام*، جلد اول، قم: دارالتقلین.
- کائدی، شهره (۱۳۸۲)، «فمینیسم، خاستگاه و روش‌ها»، *پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان*، شماره ۳۲.
- کلمنتس، کوین (۱۳۸۴)، «به سوی جامعه‌شناسی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۲۸.
- _____ (۱۳۸۱)، «فمینیسم در عرصه سیاست گفتمان»، *مجله حقوق*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۵۷.
- _____ (۱۳۸۴)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- _____ (۱۳۸۲)، «جنبش زنان و مفاهیم بنیادین سیاست»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۵۹.
- Abbot, p.and Wallace .c. (1990), *An Introduction To Sociology Feminist Perspectives*, New York.
- Arrington, Robert L (1989), *Rationalism, Realism and Relativism*, Ithaca: Correll University Press.
- Blaikie, n (2007), *Approaches to Social Inquiry*, Second Edition, London: polity press, Third Edition, London: Allyn and Bacon.
- Bordo, S. (1989), "The Body and the Reproduction of Femininity", in A. Jaggar and S.Bordo (eds), *Gender/Body/Knowledge: Feminist Reconstructions of Being and Knowing*, Rutgers University Press, New Brunswick, NJ.
- Caprioli, Mary (2004), "Feminist IR Theory and Quantitative Merhodeley: A critical Analysis", *In Ternational Studies Review*, No.6.
- Caprioli, Mary, and Mark A.Boyer (2001), "Gender, Violence, and International

- Crisis", *Journal of Conflict, Resolution*. 45.
- Flax, jane (1990), *Thinking Fragments: Psychoanalysis, Feminism, and Postmodernism in the Contemporary West*, Berkeley: University of California Press.
- Friedan, B (1963), *The Feminine Mystique*, Penguin, Harmondsworth.
- Gelsthorpe, Lorraine (1990), *Feminist Methodology in Criminology: A New Approach or Old*.
- Green, M (1995), *Releasing the Imagination: Essays On Education, The Arts, And Social Change*, San Francisco: Jossey-Bass Publishers.
- Hall .s (1992), *the West and the Rest, Discorce and Power*, in *Formation of Modernity* edited by Stuart Hall and Ram Gieben, University press.
- Harding, s (1986), *the Science Question Feminism*, Miltonkeynes: Openuniversity press.
- Harding, Sandra (2004), *The Feminist Standpoint Theory Reader: Intellectual and Political Controversies*, Routledge.
- _____ (1987), *Conclusion: Epistemological Questions in Feminism and Methodology*, edited by S. Harding, Bloomington: Indiana University Press.
- HawkesWorth, Mary (1989), "Knowers, Knowing, Known: Feminist Theory and Claims to Truth", *Singns: Journal of Women in Culture and Society*.
- Jaggar, A (1989), "Love and Knowledge: Emotion in Feminist Epistemology", in A. Jaggar and S.Bordo (eds), *Gender/Body/Knowledge: Feminist Reconstructions of Being and Knowing*, Rutgers University Press, New Brunswick.
- Kleiber, N. and Light, L (1978), *Caring For Ourselves*, University of British Columbia.
- Lennon, Kathleen and Margaret Whitford (1994), *Introduction in Knowing the Difference: Feminist Perspectives in Epistemology*, edited by K. Lennon and M. Whitford, London: England: Rutledge.
- Longino, Helen E (1990), *Science as Social Knowledge: Values and Objectivity in Scientific Inquiry*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Madoc – Jones, B and coats, J (1996), *An Introduction to Women Studies*, Oxford: Blackwell.
- Marshal (1998), *Oxford Dictionary of Sociology*, Oxford: oxford university press.
- Mona Lena Krook (2007), *Are There Feminist Research Methods?*, Arizona State University.
- Oakley, A (1972), *Sex, Gender and Society*, Temple Smith, London.

- _____ (1974), *The Sociology of Housework*, Martin Robertson, London.
- Ramazanoglu, Caroline and Janet Holland (2002), *Feminist methodology: Challenges and Choices*, London: England Sage.
- Rous, J (1996), *Engaging Science (how to Understand its Practices Philosophically)*, Cornell University press, Ithaca.
- SKeggs, Beverley (1994), "Situating the Production of Feminist Ethnography", in: *Researching Women's Lives from a Feminist Perspective*, edited by M. Maynard and J.Purvis. London, England: Taylor& Francis.
- Smith, Dorothy (1989), "Sociological Theory: Methods of Writing Patriarchy", in: *Feminism and Sociological Theory*, edited by R.A Wallace, London, England: Sage.
- Thayer- Bacon Bordo, S (1986), "The Cartesian Masculinization of Thought", *Signs*, 11.
- Thompson, L (1992), "Feminist Methodology for Family Studies", *Journal of Marriage & Family*, Vol. 57, Issue. 1.
- Tobias, S (1978), "Women' s Studies: its Origins, its Organization and its Prospects", *Women's Studies International Quarterly*, 1, B. (2003) *Relation (e) Epistemologies*, New York: Peter Lang Publishers.
- Webb, Mark Owen (1995), "Feminist Epistemology and the Extent of the Social", *Hypatia* 10(3), pp. 85-98.
- Wine in New Bottles in Feminist Perspectives in Criminology*, edited by L. Gelsthorpe and A. Morris, Milton Keynes, England: Open University Press.